

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَشْرَفِ النَّبِيِّينَ

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟! قَالَ:

ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَوْلَهُ اللَّهُ مَلِكًا،

لَأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْهَالَ مَالَ اللَّهِ،

يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَ لَا يَدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ

تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةً اِسْتِغَالِهِ فِيهَا اَمْرُهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاةُ عَنِّهِ.

راجع به حقیقت عبودیت وقتی که عنوان

بصری سؤال می‌کند حقیقت عبودیت چیست؟

حضرت می‌فرماید: سه چیز است. عبودیت یعنی

انسان واقعاً در برابر اراده و مشیت پروردگار تسلیم

باشد. یعنی خود را بردارد و او را بجای خود

بگذارد. خیلی این مسأله مسأله مهمی است.

واقعاً اگر شخصی با یک فرد می‌خواهد کاری را

انجام بدهد، رفاقتی بکند و مسأله مهمی را می‌خواهد

با او مطرح بکند، اشتراکی می‌خواهد بکند، مشارکتی

می‌خواهد بکند. طبعاً هر کسی برای خودش فکر و

خیالی دارد، سلیقه‌ای دارد، اظهار نظری دارد، چه بسا

شیطان می‌آید و گاهی وسوسه‌هایی می‌کند. بطور

کلی آن اعتماد و اعتبار برای مصاحبت تنگاتنگ

بخصوص در موارد مهم و حسّاس و اساسی را

شیطان می‌آید و او را دستخوش بعضی از وسوسه‌ها

می‌کند. حالا اینجا را انجام بدهم اینجا را انجام

ندهم، این را می‌فهمد آن را نمی‌فهمد، کی خبر دارد

حالا، بطوری که احساس اطمینان و احساس اعتبار

ممکن است انسان نسبت به رفیقش نداشته باشد. این احساس اعتبار و احساس اطمینان کم‌کم زیاد می‌شود، زیاد می‌شود، در صورتیکه ببینید یک نوع تقابل مثبت در این مسأله وجود دارد. در مطالب مطرح می‌کند، مسائل را می‌آید مطرح می‌کند، اگر جایی برود خرید کند از طرف این و او یک جایزه‌ای به این بدهد، یک مقداری ارفاق بکند گرچه این نمی‌فهمد ولی بیاید ارفاق را بگذارد جلو، بگوید این مقدار من خرید کردم این مقدار هم آن به ما فرض کنید که منفعت داده، این چه قدر واقعاً اطمینان را می‌برد بالا. گرچه اگر هم به او نگوید ممکن است او متوجه نشود و این هم عمل خیانت آمیزی نکرده. یک وقتی مانند آنچه که متداول است بحمدالله، یک مقداری آن فروشنده مبلغ را بالا می‌برد و بعنوان

پورسانت و از این جور اسامی به این واسطه می‌دهد. خُب این قطعاً خیانت است. حالا اسمش را هر چه می‌خواهند بگذارند. جایزه بگذارند، منفعت بگذارند. می‌گویند: نه آقا این خودش خواسته اصلاً بدهد. کجا خودش خواسته بدهد؟ عاشق چشم و ابروی شما که نبوده بیاید حالا فرض بکنید که این مبلغ را بخواهد پردازد. حتی بعضی از واسطه‌ها هستند می‌گویند اگر به ما این قدر ندهی، می‌رویم از یک فروشنده دیگر فرض کنید که می‌گیریم و اینها. خب دیگر حالا راجع به این مسائل صحبت نکنیم که صلاح هم نیست. اینها همه‌اش خب حرام است. هم گرفتنش حرام است، هم دادنش حرام است و حالا یک وقتی نه اصلاً خود فروشنده یک حساب و ارتباط خاصی با این واسطه بخصوص دارد و قیمت را هم براساس قیمت عادی می‌دهد بطوری که اگر از این نگیرد نگیرد، برود از جای دیگر بگیرد ولی در عین حال از خودش یک مبلغی بدهد که این اشکال ندارد. این مسأله‌ای نیست. درست است. اما اگر نه انسان همان را هم که حلال است و

همان را هم که درست است بیاورد بگذارد جلوی
صاحب‌کار، بیاورد بگذارد جلوی آن شخصی که
وکیل از طرف اوست و بگوید این مقدار را هم بما
دادند این هم تا قران آخر. چقدر میزان ارتباط را
می‌برد بالا، چقدر میزان اعتماد را می‌برد بالا.
می‌گوید این آدم آدم درستی است.

در مسائل این میزان اعتماد و ارتباط و اینها همین‌طور بالا می‌رود، بالا می‌رود تا اینکه می‌آید به انسان می‌گوید و انسان این احساس را در او می‌بیند می‌گوید: اصلاً من خواستم را در این ارتباط با تو برداشتم و خواست تو را به جای خواست خودم گذاشتم. یعنی بر این اساس و این را هم این مطلب را از او احساس بکند. این می‌شود اعتماد دیگر صددرصد چون این خواست خودش است. این کار را بکن! عیناً می‌رود آن کار را انجام می‌دهد. این مسأله را برو انجام بده، عیناً انگار خود شخص حرکت کرده با پای خود و رفته و این مطلب را انجام داده؛ یک کلمه کم و زیاد نمی‌کند. یک اراده اینطرف آنطرف نمی‌کند. یک اظهار سلیقه اینطرف آنطرف نمی‌کند. همان عمل را می‌رود انجام می‌دهد و می‌آید.

حالا، عبودیت یعنی این. یعنی انسان خود را به کنار بگذارد، خواست او را بیاورد جایگزین خواست خودش بکند. آن وقت چه خواهد شد! این می‌شود عبودیت.

امام صادق علیه‌السلام در این سه فقره‌ای که
حقیقت عبودیت را می‌خواهند توضیح بدهند برای
عنوان بصری، سه مطلب دارند.

مطلب اوّل اینکه، ان لایری العبد لنفسه فیما
خوّلہ اللہ ملکا. بنده در آن چه که خدا به او عنایت
کرده تعلق و ملکیتی احساس نکند. تعلق را نبیند.
تعلق یعنی چه؟ یعنی امشب که دارد می‌خوابد
همه‌اش فکر این است چه جوری زیاد کنم،

چطوری کم کنم، آن کار را چکار کنم، اگر آن جور نشود آن طور می شود، آقا جان بگیر راحت سرت را بگذار روی تختخواب بخواب. دزد آمد برد برد، زلزله زد خرابش کرد، کرد. مگر مال تو بوده؟ هان بگیر راحت بخواب. ساختمان را برای خودت می خواهی یا خودت را برای ساختمان؟ ریاست را برای خودت می خواهی یا خودت را برای ریاست؟ هان مال را برای خودت می خواهی یا خودت را برای مال؟ موقعیت، رفیق، بیا برو، بیا برو، برای کدام می خواهی؟

یکی از دوستان بود از ارحام، ارحام سببی و نسبی هر دو جنبه. می گفت در نجف ظهر گرما رفته بودم برای زیارت عتبات، در آنجا در نجف نشستم، موقع ناهار بود. خدا رحمت کند یکی از آقایان که چند سال پیش از دنیا رفت در همین قم هم از مدرّسین بسیار معروف و درجه یک بود که از اقربای نسبی ما هم ایشان بود. می گفت من منزل او بودم. گرمای نجف وسط تابستان، می گفت در وسط این گرما یک مرتبه دیدیم دارند در منزل را می زنند. بعد

می گفت این صاحبخانه که پسر عموی ماست ایشان
می گفت رفت در منزل و یک ربعی معطل شده بود
و برگشت. دیدم دارد می خندد. گفتم: چرا
می خندی؟ چیست قضیه؟ خندید و گفت: یک
شخصی از آقایان و از افرادی که با ما همبستگی دارد
آمده اینجا و یک خبر بسیار مهمی را می خواهد به
من بگوید. خبر بسیار مهمی را. گفتم چیه چه شده
چقدر؟ گفت فلان کس که در درس شما در نجف
شرکت می کرد، دیدم امروز در

درس فلان کس از مخالفین شما رفته، خواستم این خطر را، توی گرمای ظهر نجف آمده تا این اعلام خطر را می‌خواهد به این بکند که امروز.... آقا نجف هم‌اش اینطوری بود. این اوضاع بود. اینها افرادی بودند که روایت عنوان بصری را هفته‌ای دو مرتبه مطالعه می‌کردند. اگر می‌کردند که این طور نمی‌شد.

دیروز داشتم یک نواری از مرحوم آقا گوش می‌کردم. یک تگه‌ای بود که اخیراً به دستم رسیده بود در آنجا نوشته بود که وقتی ما وارد نجف شدیم طبق دستوری که به ما داده شده یکی این بود که طبق دستور مرحوم قاضی هفته‌ای دو بار روایت عنوان بصری را مطالعه کنیم. هفته‌ای دو مرتبه خیلی هم زیاد نیست. البته ما خیلی طولش دادیم ولی در همان روز اوّل هم می‌توانستیم مسأله را تمام کنیم. بقول بعضی از دوستان می‌گفتند این چیزهایی که شما می‌گوئید به اخلاف بعد از ما می‌رسد. ما که هیچ، مسأله تمام شد. علی‌کلّ حال دیگر خدا هر چه توفیق بدهد، قرار بود. می‌گفتند ما هم که آنموقع کتاب

بحار نداشتیم رفتیم کتابخانه شوشتری‌ها در نجف و بحارالانوار را گرفتیم جلد اول این روایت را پیدا کردیم و الآن آن روایت در آن دفترچه جنگ ایشان، آن دفترچه بغلی که در جیب می گذاشتند الآن هست. گفتند: اول این دفترچه ما این روایت را نوشتیم و هفته‌ای دو مرتبه به این روایت نگاه می کردیم تا آخر زمانی که در نجف بودیم. ایشان هفت سال در نجف بودند. هر سال را ضربدر ماه کنید دوازده ماه چقدر می شود؟ و هر

ماه را ضربدر چهار هفته بکنید و هر هفته آن را ضربدر دو کنید. ببینید چند مرتبه. ایشان جدی می گفتند! جدی می گفتند که من در هفته دو مرتبه به این روایت. کلام امام صادق نور است. اگر صد میلیون مرتبه نگاه کنی، این نور مانند این چراغ به سینه شما می خورد. نگوئید دوباره نگاه کردم، سه باره نگاه کردم. این نور است! نگاه کنید، یک اثر جدیدی می بینید. دفعه دوّم اثر جدید. دفعه. ولی روزنامه اینطور نیست. روزنامه نه خیر نور نیست، مرگب است. شما نگاه کنید، دفعه دوّم می اندازید کنار. کلام دیگران مرگب است. یک وقت انسان نگاه می کند برای مرتبه دوّم دیگر نمی تواند. ولی کلام امام صادق فرق می کند.

کلام معصوم با کلام غیر معصوم تفاوتش در همین است. کلام معصوم نور محض است. دیگران مخلوط دارند، قاطی دارند، کم و زیاد دارند، از خود اضافه می کنند، آنجایی که به نفع است، یک شعاری را مطرح می کنند آنجایی که به نفع نیست نه هم چنین شعاری دیگر مطرح نمی کنند یک هم چنین اعلانی

را ما نمی‌کنیم. معصوم همیشه معصوم است. جنگ می‌کند با معاویه در کوران جنگ، می‌آیند از او از نماز سؤال می‌کنند. می‌ایستد. دارد می‌جنگد می‌ایستد. جواب سؤال و فتوایی که دارد حکم نماز را باید بدهم. آخر این وقت وقت نماز است. جنگ مال نماز است. التفات می‌کنید این می‌شود معصوم و این می‌شود اسوه. آن می‌شود شخصی که باید این را کنار گذاشت. چرا؟ چون به همه احکام از دریچه

نور مطلق نگاه می کنند نه از دریچه جریان او
مطابق با مصالح و با منافع شخصی و اظهار
سلیقه های شخصی اینجاست که کم و زیاد می شود.
این کلام کلام امام صادق است.

ایشان می گویند: من تا آخر زمانی که در
نجف بودم ما به این روایت نگاه می کردیم و به
روایت توجه می کردیم. حالا کسی که اینطور باشد
این دیگر تحصیلش چطوری در می آید از آب؟
درسش چطوری از آب در می آید؟ مباحثه اش
چطوری در می آید؟ ارتباطش با مردم چطوری در
می آید؟ و کسی که اینطور باشد دیگران دیگر چگونه
به او نظر می کنند؟ دیگران چطوری به او نگاه
می کنند. دیگر نگاهها می شود نگاههای انتقاد آمیز.
که آنها نیستند دیگر، دیگران نیستند. نگاهها می شود
انتقاد آمیز. تهمت ها دیگر شروع می شود، یکی یکی
می آید، سبها می آید، پشت سر صحبت کردن ها
می آید، آقای آقا سید محمد حسین درویش است،
صوفی شده، از مرام ائمه جدا افتاده، حوزه را دارد
بهم می زند. هان اینها دیگر دارد می آید چرا؟ چون

آنها به روایت عنوان بصری نگاه نمی‌کند. اصلاً
نمی‌دانند عنوان بصری وجود دارد یا ندارد. و یا آقای
آقا سید محمد حسین به روایت عنوان بصری نگاه
می‌کند. هفته‌ای دو روز هم نگاه می‌کند. خُب
حضرت می‌فرمایند اگر اینکه بیایند به انسان بگویند
آقا فلان مریدت شنیدیم به آن طرف رفته چه
می‌گوید؟ یک چیزی که همه می‌گویند. اگر بیاید به
انسان بگویند آقا دیدیم که فلان ریاستت

اینطور شده، شل شده، کم شده، زیاد شده چه می گوید؟ بادآباد. چرا؟ اگر بیایند به انسان بگویند آقا فرض کنید که فلان قضیه از تو گرفته شده، فلان مسأله اضافه شده؛ بله. آنچه را که منبوط به حق است و آنچه را که مربوط به تکلیف است می رود او را دقیقاً انجام می دهد براساس چه؟ براساس تکلیف، براساس دستوری که خدا به او داده، براساس نیابت و وکالت و وساطت از صاحب مال، صاحب ملک. و کله ملک السموات والارض تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و لله ما فی السموات و ما فی الارض. همه اینها سلطنت مال خداست. سلطنت اختصاص به او دارد. به یکی می دهد از یکی می گیرد. ملکیت اختصاص به خدا دارد او را از یکی می گیرد به یکی می دهد. عزّت اختصاص به خدا دارد. مناعت و کرامت اختصاص به او دارد. می دهد و می گیرد و در این گرفتن و دادن نباید اختلافی پیدا بشود. باید هر دو مسأله برای انسان مساوی باشد.

حُب این مطلب ان لایری العبد

دیگر اینکه تدبیری را جدای از تدبیر

پروردگار برای خودش انتخاب نکند. ان لایری العبد
لنفسه تدبیرا. تدبیر برایش نبیند. راجع به این مسأله
صحبت شد و می‌شود. و اینکه آیا تدبیر اندیشیدن
غلط است یا درست است و منظور امام صادق چه
بود؟

عرض شد که تمام نظام اسلام بر تدبیر است، تمام نظام اسلام بر تنظیم است. تمام نظام اسلام بر تأمل است و دقت است و مراقبه است در هر امری از امور، دقیق. چطور امام صادق می فرماید: تدبیری در مسائل نیندیشد. جواب این مسأله انشاءالله در پایان عرائضی که بعداً خواهیم کرد و به آن نقطه رسیدیم پاسخش داده خواهد شد یا حتی شاید به اشاره هم جواب این مسأله داده شده باشد.

صحبت راجع به مبانی حکومت اسلام بود و وظائفی که حکومت اسلامی باید آن وظائف را در محدوده زمامداری حکم اسلامی انجام بدهد.

یکی از آن مطالب مسأله تفویض مسئولیت به فرد لائق است. این یکی از مسائل بسیار مهم و دقیق و مهمی است که می توان او را از مسائل بنیادین و اصلی در یک نظام حکومتی دانست. هر نظام حکومتی و بطور کلی هر نظامی اصل استقرار آن نظام و اصل ثبوتش بر پایه تفویض مسئولیت به فرد لایق است.

شما یک ساختمانی که می خواهید بسازید

بنایی را انتخاب می‌کنید که آن بنا بتواند دیوار را درست و راست بچیند. راجع به اجراء نقشه بتواند دقیقاً این نقشه را انجام بدهد. از پیش خودش کم و زیاد نکند. مصالح شخصی را در این قضیه اعمال نکند. یک کارخانه همین‌طور، مسئولیت اگر نباشد، در عرض دو ساعت، به دو ساعت نمی‌کشد کارخانه تعطیل می‌شود. دو روز می‌گذرد بنا فرو می‌ریزد.

دیواری

که باید راست بالا برود، این دیوار کج بالا می‌رود. پایه‌هایی که باید درست آن پایه‌ها چیده بشود آن پایه‌ها خراب چیده می‌شود و نمی‌تواند آن بار را قبول کند. و این قانون، قانون عقلانی و عقلانی است. یعنی چه در نظام اسلامی یا در نظام غیر اسلامی، نظام یهودیت، مسیحیت، نظام لائیک، نظام الحاد، نظام استبداد، نظام غیر استبداد، در هر نظامی این مسأله از مسأله بسیار مهم است. حتی در نظام استبدادی همین‌طور. الآن ما نظام‌های استبدادی در دنیا خیلی داریم. اما اگر قرار باشد در همین نظام استبدادی مسئولیت به افراد غیر وارد داده بشود، مثلاً مسئول یک کارخانه برق یک فرد فرض کنید که بچه کلاس شش ابتدایی باشد، این کار را انجام می‌دهند؟ نه. چرا؟ زیرا در خود نظام استبدادی برای بقاء و استقرار همین نظام باید فرمولهای عقلانی را باید انجام داد. یک نیروگاه برق، یک سدّی که برق‌گیر هست این سدّ را به یک فرد غیر لایق نمی‌دهند چرا؟ اگر بدهند برق دوروز دیگر قطع می‌شود. اینکه این کلید را کی بزند، ولتاژ را کی بالا بیاورد، کی پایین

ببرد، دریچه را کی فرض کنید کم کند، فشار آب را کم و زیاد بکند، به مقدار توان و خورند مصرف برق وارد شبکه بکند، این تنظیم معدّلها و ترانسفور موتورها برای تنظیم بین نیروگاه و بین آن قسم فرض کنید که شبکه‌های داخلی این اگر قرار باشد که فرض کنید دست یک فردی بدهند که این فرد هیچگونه اطلاعی ندارد، فرض کنید که دست یک پزشک بدهند، خوب پزشک از مسائل برق چه اطلاع دارد؟ این

چکار می‌کند؟ دو ساعت اوّل نیروگاه می‌خوابد. می‌زند همه چیز بهم می‌خورد. توربین‌ها همه داغان می‌شود، سدّ فرو می‌ریزد، همه چیز از بین می‌رود. نباید بگوئیم چون نظام استبدادی است، پس بنابراین همه چیزش دیگر باید خراب بشود. نظام استبدادی آن‌گاه می‌تواند استبداد داشته باشد که در اصول اوّلیه استقرار آن نظام طبق اصول عقلانی عمل کند. اگر فرض کنید که وزارت اقتصادش را بدهد فرض کنید به شخصی که اصلاً هیچگونه اطلاعی ندارد، خوب اقتصاد از بین می‌رود. می‌آید جلو، می‌آید جلو تا یک محدوده‌ای که دیگر در آن محدوده خطّ قرمز است از آنجا نمی‌توان عبور کند، آنجا را به فرد لایق باید بدهد، کسی که لیاقت آن کار را دارد. این برای همه نظامها مسأله به همین کیفیت وجود دارد.

در حکومت اسلامی هم مسأله از همین قرار است باید هر مسئولیتی را به عهده فرد لایق، یک وقتی بحث تخصّص و بحث تعهّد بود. تخصّص و تعهّد از این مسائل صحبت بود، در آن موقع من یک

مطالبی می‌شنیدم که اگر تخصّص باشد، تعهّد نباشد
یا تعهّد باشد تخصّص نباشد. در آن موقع صحبت
این بود که در صورت تعارض بین این قضیه که
تعارض کند بین تخصّص و بین تعهّد در آنجا کدام
مقدم است که بحث می‌شد که تعهّد بر تخصّص
مقدم است. این مطلب محلّ تأمل و محلّ بحث
است، زیرا مقصود از تخصّص و منظور از تعهّد و
اجرای این مسأله باید روشن باشد که تخصّص یعنی
چه و تعهّد یعنی چه؟

تخصّص عبارت است از آن مقدار معلومات که برای به اجرا در آوردن و جریان یک نظام آن معلومات لازم است.

تعهد عبارت است از همان تعلق و مقدار اهتمام، اهتمامی که نسبت به اجرای آن نظام بوجه احسن و بر طریق احسن است. حالا این تعهد چه تعهد الهی باشد، یا تعهد تعهد ملّی باشد، تعهد تعهد انسانی باشد، تمام اینها داخل در مسأله تعهد در اینجا مطرح است. خیلی از افراد هستند که اینها خوب اصلاً دینی ندارند، چیز ندارند، ولی به عنوان تعهد ملّی حتّی حاضرند جانشان را هم فدا کنند، حاضرند خودشان را به مخاطراتی بیندازند. یا بخاطر تعهد انسانی، فرض کنید که قائل به خدا و توحید و اینها هم نیست ولی از دریچه ارتباط انسانی خود را موظّف می‌داند که بر بنی نوع خودش خدمت بکند. و آن علی‌کلّ حال سرمایه‌هایی را که خداوند در وجود او قرار داده است آن سرمایه‌ها را برای اعمال و برای جریان در جامعه آن سرمایه‌ها را به کار بیندازد و از او استفاده می‌کند. منظور از تعهد این

تعهد است یعنی احساس تعلق نفسانی به جریان
انداختن و به تدبیر و نظام در آوردن یک مؤسسه یا
جایگاه یا سازمان یا یک مجموعه تربیتی یا مجموعه
عائلی و خانوادگی که بتواند به بهترین وجه این
مسأله را بتواند انجام بدهد. خب طبعاً این قضیه در
صورت اجراء حدود خودش را دیگر بیان می کند.
برای جریان یک سازمان، برای جریان یک مؤسسه
طبعاً باید طبق نظام اساسی این مسأله و بعنوان

مبنای اصلی نه مبنای فرعی، مبنای اصلی
قضیه باید اطلاعات کافی و مفید برای جریان آن
مؤسسه یا آن سازمان و اینها باید در وهله اول وجود
داشته باشد. خوب اگر نداشته باشد طبعاً در عرض
دو ساعت هر چه هست از بین می‌رود، همه چیز از
بین می‌رود. و در این زمینه مسائل خیلی زیاد است،
حکایات خیلی زیاد است.

جناب آقای ابی بکر که می‌خواهد به جای
پیغمبر بنشیند باید به این مسأله فکر کند که شما
ابی بکر هستی و قبل از شما رسول خدا بود با آن مقام
و با آن قدس و با آن طهارت و با آن تعلق و ربط به
عالم غیب. و افراد براساس این نحو ارتباط به پیغمبر
گرایش پیدا کردند و جذب شدند. یعنی به این نحوه
ارتباط بعضی‌ها می‌آمدند از آنحضرت تقاضای
معجزه می‌کردند معجزه در اختیارشان قرار
می‌گذاشت. درخت را به صحبت در می‌آوردند
خوب طبعاً می‌دید خوب کسی نمی‌تواند این کار را
انجام بدهد. از او شقّ القمر می‌خواستند پیغمبر ماه
را دو نصف کرد خوب دیگر از این بالاتر چه

می‌خواهید! ماه را دو نصف کرد دیگر. نه تنها آنهایی
که در مکه بودند آنهایی هم که در خارج مکه بودند
آنها هم دیدند. در بیابان در حال حرکت بسوی مکه
آنها هم مشاهده کردند که یکمرتبه ماه دو نصف شد.
نصفش ایستاد و نصفش شروع کرد گردش کردن،
هفت دور دور کعبه طواف کرد و بعد آمد به آن نیمه
دیگر ملحق شد. این‌ها چشم‌بندی نبود. آیه قرآن
نسبت به این مسأله آیه قرآن هم تصریح دارد

(اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ) ^۱ شهادت

حصاد می خواستند، ریگ بیابان می خواستند، خوب پیغمبر اشاره می کرد آن ریگهای بیابان شهادت می دادند. همان طوری که در زمان امام سجّاد علیه السّلام محمّد حنفیه آمد و تقاضا کرد. حضرت این را خواستند از محمّد حنفیه که مجموعاً پیش حجرالاسود برویم و حجرالاسود می فهمد و درک می کند و به امامت هر کدام از ما باشد اعتراف می کند. آمدند، مردم هم جمع شدند، خلق بسیاری در کنار حجرالاسود، حضرت به محمّدبن حنفیه گفت: خوب عمّشان بود، عموی بزرگتر بود که اوّل شما بفرمائید. آمد و دعا کرد و هر چه دعا کرد دید نه خیر آن صدایی را هم که داشت خوابید! اگر یک صدایی هم در آن بود آن صدا خوابید. نوبت امام سجّاد علیه السّلام شد. حضرت آمدند و دعا کردند، حجر با صدای فصیح شهادت به لا اله الا الله و شهادت انّ محمّد رسول الله و بعد شهادت دا که اشهد انک ولی الله و بولایت شهادت داد، چشمبندی نبود

^۱ - ۱ - سوره قمر (۵۴) آیه ۱

آقایان، همه آنهایی که دور و بر بودند شنیدند، با همین گوششان هم شنیدند، که حجرالاسود شهادت داد، خیلی خب این را هم مردم دیدند دیگر. با چشمتان و با گوشتان هم دیدید، بله؟ درست شد؟

حالا جناب ابی بکر این پیغمبری که مردم به او ایمان آوردند این بود، تو که خودت را داری بجای پیغمبر می گذاری و علی را کنار می گذاری، این ید بیضاء را داری؟ برو بگذار عیب ندارد. نداری می آیی چکار می کنی؟ به یکساعت آبروی اسلام را می بری، یک ساعت، به دو ساعت نکشید. یک عده ای از یهود آمده بودند در همان روز دوّم خلافت این بزرگوار، همان روز دوّم آمدند، روز دوّم، یعنی به روز سوّم نکشید، آمدند از او یک سؤال کردند. خب این که نمی فهمد که در این اوضاع چه خبر است. خب تو داری عقل اوّل و آخر که علی است این را کنار می گذاری؟ می زنی زنش را می کشی برای چه؟ برای این که بروی دنبال خلافت و ریاست؟ عرضه اش را نداری خب چرا عرض و آبروی خودت را می بری و زحمت ما می داری؟

آمدند و سؤال کردند خدا کجاست؟ گفت
خدا بالاست. گفتند پس پایین خدا نیست! گفت
چه شد؟ پس زمین خدا ندارد، خب چکار کنیم؟
بزنیم اینها را بیرون کنیم، ا، عجب، چون در جواب
ماندی، بزنید بیرون کنید! هان، این شد جواب؟
درست شد؟.

این نظام نظامی بود که آمد به یک روز آبروی
اسلام را برد. و امیرالمؤمنین در این جا آمد بداد
اسلام رسید. آمد چه کار کرد؟ گفت اگر آن جوابتان
را نداد، بیائید من جواب می دهم، و آمد جواب داد و
همه مسلمان و شیعه هم شدند، همان

جا جلوی ابوبکر خطاب به امیرالمؤمنین گفتند اشهد انک خلیفة رسول الله. آمدند از مسجد بیرون رفتند دنبال امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین دستوراتی را به آنها دادند که این کار را انجام بدهید. خوب این قانون قانونی است عقلانی. تخصّص برای اداره یک اجتماع، این تخصّص، قانون عقلانی است اگر نباشد از بین می‌رود.

قانون دوّم تعهّد است. تعهّد نسبت به آن جریان. تعهّد نسبت به این تخصّص، تعهّد نسبت به این معلومات. تعهّد نسبت به این اطلاعات، نسبت به این برداشتها. خب مسلم است در یک نظام اگر تعهّد نباشد طبعاً آن اطلاعات نمی‌تواند کافی باشد. اطلاع هست اما شخص قید ندارد، نمی‌رود سر کار. می‌گویند آقا فلان مسأله اداره خراب است، می‌گوید: باشد ولی توجّه نکند. آقا فلان چیز را ما کم داریم، فلان قطعه را. می‌گوید حالا بگذارید فعلاً باشد! تخصّص دارد اما تعهّد ندارد. نه منظور تعهّد الهی است، تعهّد در بکارگیری آن اطلاعات. این مورد نظر است. آن اطلاعی که داری، تو الآن می‌دانی

این قطعه الآن در هفته آینده با این فشاری که دارد به او وارد می‌شود طبعاً این قطعه دیگر نمی‌تواند کارآیی خودش را داشته باشد و همین طور این دچار خورند می‌شود تا اینکه از کار بیفتد، از الآن باید ب فکر بیفتی. از الآن بروی آن قطعه را بگیری که کارخانه نخواست. از الآن بدنبال ترمیم باشی، از الآن بدنبال تعویض باشی. اگر نه، تعهد نباشد، هر وقتی که از

کار

افتاد بیائید به من بگوئید. تا این دوباره
بخواهد انجام بشود، خوب یک ماه کارخانه خوابیده
دیگر.

پس بنابراین منظور ما از تعهد در یک نظام
عبارت است از صداقت در عمل. حالا این صداقت
در عمل توأم با، فرض بکنید که مسائل الهی باشد،
اخلاص باشد، خوب این در این صورت چه بهتر.
اگر آن تعهد در عمل حالا در آن مرتبه عالی هم نباشد
که حالا فرض کنید که خیلی مخلص باشد برای خدا
بخواهد کار کند. روایت عنوان بصری را فرض کنید
نخوانده هنوز حالا این جناب آقای مدیر، خوب
نخوانده که نخوانده. این که می تواند یک کارخانه‌ای
را بگرداند، این که می تواند این مؤسسه را اداره کند
و این مقدار صداقت در عمل دارد و با صداقت
در عمل موازین مبقیه و مستمره این نظام را این
می تواند انجام بدهد خوب چرا نباید باشد؟ به چه
دلیل. به کدام قانون عقلی ما تمسک کنیم و حتماً
فردی را که حتماً نماز شبش شش ساعت طول
بکشد، این را باید فرض کنید که سرکار بیاوریم حالا

هر که بود بود، الآن دیگر آن زمان سابق و آن مسائل سابق و آن حکومت بسیطی که فقط با یک مقدار از مسائل مردم سروکار داشتند، دیگر الآن آن طور نیست. الآن در تمام این نقاط و در تمام جزئیات یک حکومت این مسأله پیچیدگی تخصّص به چشم می‌خورد. الآن دیگر آن زمان سابق نیست! در زمان سابق چکار می‌کردند؟ اداره برق داشتند؟ اداره امور اقتصاد و دارایی داشتند؟ اداره فرض کنید که

تسلیحات و فرض کنید که به این کیفیت داشتند اداره فرض کنید که امور الکترونیک و اینها و رادار و سایت این چیزها داشتند. نه آقا یک مناره درست می‌کردند اوّل سر هرچند فرسخی و چند فرسخی می‌رفتند آن بالا تماشا می‌کردند ببینند دشمن می‌آید یا نمی‌آید. غیر از این چند تا آجر می‌چیدند روبروی هم دیگر و یک پلکانی دورش قرار می‌دادند تا اینکه خوب یک مقداری ارتفاع پیدا کند این شد سایت آنها. این شد فرض کنید که رادار آنها. الآن دیگر این مسائل نیست. الآن با این تجهیزات دیگر این مطالب به چشم نمی‌خورد. ما بخواهیم دنبال همان تعهد تنها بخواهیم باشیم، کلا همان خیلی پس معرکه رفته است.

در حکومت اسلام مسأله اسلام را بارها خدمتتان عرض کردم باید با موازین عقلانی پیاده کرد نه سلیقه‌های من در آری. آن قضیه اسلام مسأله پیاده کردن مبانی حکومتی است که در هر زمان آن مبانی حکومتی و اجرائی ممکن است با زمان دیگر تفاوت داشته باشد. اما آن اصل عقلانی و غیرقابل

تغییر و آن اصل ثابت در تاریخ که هر دوره از حکومت که تغییر پیدا می‌کند آن اصل ثابت است، بر مبنای تخصّص و مبانی تعهّد نسبت به جریان آن نظام است.

پس بنابراین باید گفت: اگر در جایی، این مسأله را بعنوان مقدمه من عرض کردم اگر در جایی از مسئولیتها و پستها و مقامها که قطعاً در آنجا مسأله تخصّص بعنوان اصل اولی در بقاء آن مؤسسه و بقاء آن نظام مطرح است، قطعاً

تعهدی مورد نظر است که بتواند طبق اصول عقلانی آن نظام را به جریان بپردازد. حالا فرض بکنید که اگر یک شخصی تخصص ندارد اما تعهدش زیاد است، تعهد زیاد بودن یعنی چه؟ اهتمام به صحت عمل اگر منظور است یا اینکه نه، خیلی دم از خدا می‌زند، نماز زیاد می‌خواند. ما به نماز زیاد خواندن تعهد نمی‌گوئیم. ما به ذکر زیاد گفتن تعهد نمی‌گوئیم. ما که به محاسن زیاد گذاشتن تعهد نمی‌گوئیم. تعهد عبارت است صداقت در نفس. اگر این جناب تعهد داشته باشد همین تعهد داشتن اقتضاء می‌کند برود کنار، همین یعنی خود همین تعهد داشتن. مگر شما تعهد ندارید؟ مگر شما در نفست صداقت ندارید؟ صداقت ندارید که باید این نظام و این جریان به دست متخصص باید اداره بشود. پس چرا ایستادی؟ آن متخصص نماز نمی‌خواند. نمی‌خواند که نخواند؛ نسبت به این جریان آیا تعهد دارد؟ خوب بله این مقدار را دارد. اصلاً یک فردیست بعنوان تعهد ملی اسمش را بگذاریم تعهد ملی. تعهد ناسیونالیستی خوب البته

غلط است. تعهد ما تعهد الهی است. حالا بر فرض
این که تعهد ملّی دارد این مقدار می تواند، این مقدار
می تواند جریان این نظام را به بهترین وجه، آن
وجهی که حکومت بر او تصدیق می کند می گوید من
می توانم بعنوان یک مدیر.

البتّه الآن این بعنوان شوخی است که عرض
می کنم نه اینکه حالا مسأله مسأله. می گویند یک
جایی امام جماعت مؤذنش مریض شده بود. گشتند
مؤذن پیدا

نکردند. یک یهودی را گفتند بیا تا تب او خوب می‌شود تو بیا اذان بگو. این می‌گفت: "بقول مسلمان‌ها اشهد ان محمداً رسول الله" اینکه می‌گفت ما که قبول نداریم عرض کردم بعنوان شوخی عرض می‌کنم.

حالا اگر یک کسی بیاید این مسئولیت را بپذیرد؛ این مسئولیت را بپذیرد و پذیرش این مسئولیت بعنوان بگریان انداختن بوجه احسن باشد، چرا نباید از او استفاده بشود؟ به چه دلیل؟

اینجا بود که مرحوم آقا رضوان الله علیه در سنه چهل و دو یکی از مطالبی را که با مرحوم آیت الله خمینی در آنجا به جریان می‌گذاشتند و خیلی نسبت به این مسأله تأکید داشتند همین قضیه است. قضیه این است که الآن یک عدّه زیادی هستند که این عدّه زیاد چندان با مبانی اسلام و مسجد و اینها سروکار ندارند و نداشتند، حالا در طرز فرهنگ. ولی اینها افراد خوبی هستند، اینها افراد متعهّدی هستند، اینها افراد کاردانی هستند، اینها افراد با عِرق و با حمیتی هستند می‌خواهند کار انجام بدهند،

می‌خواهند برای مردم کار انجام بدهند. چرا ما باید این افراد را کنار بگذاریم؟ و چرا باید دُگمی و بستگی نسبت به اجراء مبانی حکومتی برای یک‌عده خاص پیدا کنیم که نه تنها این حکومت از استفاده از این افراد محروم بشود و به مضارّی و مفاسّدی مبتلا بشود و از نقطه نظر توان تکاملی و آن قدرت علمی و تجربی عقب بماند و در عین حال راه هم بروی اینها بسته بشود؟ اینها هم

بگویند بفرمایید. اینها هم که دیدید دیگر،
اینها هم یک عدّه خاصّی هستند و یک گروه خاصّی
هستند و همان مثل سایر جاهایی که هستند که خوب
هر کسی که می‌آید خوب افراد خودش را می‌آورد و
آن بستگان خودش را می‌آورد و آن گروه خودش را
می‌آورد. و طبعاً افراد دیگر به کنار می‌روند، و اینها
مثل همان‌ها هستند!

این یکی از مسائل عقلانیست که بر پایه
عرفان اصیل این مسأله استوار است. یعنی یک
شخص عارف وقتی که نگاه می‌کند به یک جریان
اصلح و جریان متکاملی در یک نظام اجتماعی با این
دید نگاه می‌کند. در وهله اوّل بهترین و در وهله دوّم
باب را برای افراد دیگر باز می‌کند. آنها هم می‌آیند،
آنها هم می‌آیند، آنها هم صحبت می‌کنند، آنها هم
آشنا می‌شوند، آنها هم با این طرز فکر آشنا می‌شوند.
آنها هم بشرند. آقا اینها هم بشرند، سنگ که نیستند.
خوب اینها می‌آیند متوجّه می‌شوند، متوجّه مبانی
می‌شوند، متوجّه صداقت می‌شوند، خودشان بر
می‌گردند به یکی از آن افراد متعهّد به تعهّد الهی

می‌شوند. یعنی همین فردی که دارای تعهد خاص،
و از این‌گونه افراد در دوران زندگی مرحوم آقا بسیار
بودند. افرادی که اگر ما بودیم اصلاً توجهی به آنها
نمی‌کردیم. نه آنها بروند گم شوند و چه کنند و چه
کنند. ولی نه، ایشان در ارتباطاتشان با افراد می‌آمدند
اینها را می‌پذیرفتند و بعد آنها وارد این فرهنگ
می‌شدند و به دست می‌آورند آن فرهنگ صحیح را
و آن فرهنگ الهی را.

مگر پیغمبر چه بود؟ مگر پیغمبر چکار

می کرد؟ پیغمبر این افرادی که آمدند مسلمان شدند مگر از اوّل نماز شب خوان بودند. حالا ما مگر نماز شب خوان هستیم. من که خودم خیلی هم چنین خیلی هم به بنده اعتماد نداشته باشید. این هم هست. ما بعنوان یک نوار و بعنوان بقول آقایان یک شریط، یک نوار ما فقط به مسأله. نه، ما برای شما بیان می کنیم انشاءالله خداوند شما را به مراتبی برساند، بعد آن وقت دست ما را هم بگیرد. بالأخره این هم خودش یک فوت و فنّ کاری است دیگر. این هم خودش یک راهی است. نه آقا.

اینهایی که آمدند مسلمان شدند اینها همانهایی بودند که به بت و لات و عزّی سجده می کردند. اینها همانهایی هستند که کافر بودند. همانهایی بودند که بت پرست بودند. البته اگر مسأله مصادف بشود با اینکه تخصّص بیاید و آن تعهد را از بین ببرد، نه اینکه از بین ببرد، یعنی آن تعهد نباشد، فرد فرد لاقیدی است، فرد فرد بی بند و باریست، فرد می خواهد بر خلاف انجام بدهد، خوب آن تعهدش

می‌رود زیر سؤال ما در این بحث نداریم. این مسأله مربوط به کلّ نظام است. حالا در نظام الهی این قضیه باید خیلی مهم‌تر انجام بشود. خیلی روی این قضیه بایستی تأکید بیشتر باشد. در جایی که در نظامهای دیگر بخاطر تخصّص و بخاطر تعهد مسائل شخصی کنار می‌رود، مسائل حزبی کنار می‌رود، دیگر شما بیاید ببینید در

یک نظامی که می‌خواهند بگویند ما خدا را
می‌خواهیم در این نظام پیاده کنیم اینجوری باید عمل
کنند؟ این طور باید باشد.

دیگر در نظام الهی مسأله نباید به شکلی باشد
که خود می‌خواهد در این نظام مطرح باشد.

وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خلافت
رسیدند همان روزهای اول بود طلحه و زبیر
سروکله‌شان پیدا شد. ما آمدیم، کجا آمدید؟ یا علی
آمدیم اینجا احوالت را پرسیم. نصف شب هم بلند
می‌شوند احوالپرسی کنند. صبح بلند می‌شوند
می‌آیند، ظهر می‌آیند، نهار تشریف بیاورید، نصف
شب کسی. حالا آمدیم بالأخره کسی نبیند و. برای
چه می‌خواهید نبیند. اینها را ما داریم می‌گوئیم، یعنی
شرح حال و این زبان حال که می‌گویند این است
آمدیم کسی نبیند. خلاصه تو این کوچه کسی ما را
نبیند مثلاً ببیند آمدیم با هم. خلاصه امیرالمؤمنین
همانجا نگذاشت حرفش را، بلند شد و رفت چراغ
را خاموش کرد. چراغ را خاموش کرد، رفت یک
چراغ دیگر آورد. خوب امیرالمؤمنین می‌توانست

ادامه بدهد، امّا خواست به آنها ضرب شست را از
اوّل نشان بدهد. گفتند: یا علی چرا چراغ دیگر
آوردی؟ : آن چراغ مال بیت المال بود استفاده اش در
اینجا. مثل آن ماشینهایی که می نویسند مال سازمان
است استفاده شخصی ممنوع دیدید. بله. آن مال
بیت المال، بود و این خلاصه چراغ دیگر آوردیم.

یادم آمد مرحوم آقا می خواستند بروند برای این الآن آمد. کلام یجر الکلام می خواستند برود برای مکه از مشهد تشریف آوردند تهران. در تهران بودند بله شب بود یکی از بستگان ما که ایشان مسئول این سدهای تهران و کرج و اینها در آن وقت بود. الآن نمی دانم هست یا نه. سدّ لتیان و لار و کرج این سدهایی که بودند. این شب ما را برد در همین سدّ لتیان. توی همان خیابان جاجرود، برد اونجا ما شب آنجا بودیم من و مرحوم آقا بودیم به اتفاق آن اخوی کوچک ما حاج آسیدعلی. ایشان هم که در آن سفر با مرحوم پدرمان رفته بود. ما شب را آنجا بودیم. جای همه شما خالی خیلی هوای خوبی بود. خیلی و خیلی هم خوش گذشت به ما. آن شخص خواهر زاده آقا بود، پسر عمّه ما، مسئول آنجا. خوب با ماشینش آمد و البته خودش ماشین نداشت ماشین همان به اصطلاح سازمان بود و که آورد و ما را برد در آنجا. شب را آنجا بودیم. ماشین هم از این بنزها و اینها نبود و پیکان بود خیلی هم، هم چنین حواستان جای خوب نرود، پیکان عادی بود. یکی

دو دفعه هم در راه خراب شد. بله، بله رفتیم در آنجا
و بله ایشان بعد دیگر رفتیم و گفتش که به اصطلاح
یک میوه‌ای خوردیم و گفت هر وقت می‌خواهید
بروید از تأسیسات، خوب مرحوم پدر ما مهندسی
برق هم داشتند، ایشان علاوه بر مهندس مکانیک
مهندسی برق هم بودند و من خودم برق را پیش
ایشان خواندم. مرحوم پدرمان رفتند، رفتیم آنجا که
به اصطلاح از همان سد دیدن کنیم از آن قسمت‌ها به

اصطلاح

دیدن کردیم و به اصطلاح نشان می داد و اینها و خیلی ایشان خلاصه برایشان معجب بود و جالب بود و اینها سؤالاتی می کردند از همان افرادی که مهندسین آنجا بودند و آنها هم خیلی خوششان آمده بود و طبعاً یکساعت، یکساعت و نیمی ما در آن مرکز کنترل بودیم. بعد آمدند بیرون و یک سؤالی که اول ایشان. آمد ایشان شرح داد جریانات را برای مرحوم آقا که بله اینجا ما به پرسنل امکانات می دهیم، چه می دهیم، زمین دارند هر کدام، ایشان دیدند که مثلاً سرسفره این سبزی که آورده بود گفت این سبزی مال خودمان است اینجا کاشتیم، مثلاً فلفل بود. گفت مال همین جاست. ایشان فرمودند: شما این امکانات را فقط خودتان دارید یا بقیه کارکنانی که اینجا زندگی می کنند؟ ایشان گفت: نه ما به همه اینها این امکانات را دادیم. حالا کسی خودش انجام نمی دهد، تنبلی از خودش است. ولی ما یعنی ما در اینجا اضافه بر آن و راست هم می گفت و شخص صادق بود همان مسئول این امور و بسیار فرد صادق و درست عمل بود، درستکار بود، امین بود. و این

قضیه تمام شد تا اینکه فردا ما می خواستیم مراجعت
بکنیم. آمدیم سوار این ماشین بشویم، مرحوم آقا
یکدفعه چشمشان افتاد به آن چیزی که آنجا هست.
استفاده، گفتند: آقا شما ما را با ماشین سازمان
آوردید؟ این درست نیست که. گفت: نه آقا من از
مسئول اینها اجازه گرفتم. ایشان فرمودند: خوب
حالا اشکال ندارد که از مسئول یعنی ... ایشان
گفتند: من سوار نمی شوم. گفته بودند. التفات
می کنید؟ ایشان

نمی‌خواست خودنمایی بکند! او

خواهرزاده‌اش بود، فلان بود، چه بود. گفت این شما که الآن ما را داری با این برمی‌گردانید، با همین آمده بودیم، منتهی شب بود ایشان ندیده بودند. گفت: نه من از مسئول اجازه گرفتم و شرعاً برای من جایز است که در این اموری که خودم امور شخصی دارم بتوانم استفاده کنم. این مقدار را به ما آن اجازه داده. گفت: خوب، بسیار خوب، اگر این است که این دیگر اشکال ندارد.

این جریان تعهد خوب این به چه شکلی هست؟ خوب باید به یک نحوی باشد که موجب نشود که آن نظام بهم بریزد و از بین برود. در نظام الهی و در حکومت الهی این قضیه بسیار مهمتر است. امیرالمؤمنین برداشت آن چراغ را برداشت عوض کرد. تا اینها این را شنیدند که این مربوط به حکومت هست، فهمیدند مسأله از چه قرار است. دشمنان را گذاشتند روی کولشان و رفتند. بر علیه امیرالمؤمنین اعلان جهاد دادند. خوب همین جا ما جواب امیرالمؤمنین را می‌فهمیم تو آمدی در

حکومت اسلامی دنبال پست و مقام می‌خواهی
بگردی؟ این معنای تعهد است؟ تو نسبت به جریان
اسلام، خیلی دقت کنی! اینجا من می‌خواهم نکته‌ام
را بگویم. تو نسبت به جریان اسلام و نسبت به
جریان نظام در نفست احساس تعهد می‌کنی؟ اگر
احساس تعهد می‌کردی پس اگر امیرالمؤمنین تو را
از خانه‌اش بیرون می‌کرد چرا رفتی اعلان جهاد
کردی؟! تو نمی‌دانی در این جهاد چه خونهایی

ریخته می‌شود! تو نمی‌دانی در این جهاد چه
زنهایی بی شوهر می‌شوند! چه بچه‌هایی پدرشان را
از دست می‌دهند! چه اتلاف نفوسی می‌شود! چه
مفاسدی بعد بر این جامعه متوجّه می‌شود؟ این را
می‌دانی یا نمی‌دانی؟ اگر نمی‌دانی که قابلیت برای
زاممداری نداری، اگر می‌دانی و با عین حال آمدی
این کار را کردی، پس تو تعهّد نداری. تو یک آدم
دروغگو هستی، تو شیادی، تو می‌خواهی برای
رسیدن به زمامداری دم از خدا و اسلام و اینها بزنی.
امیرالمؤمنین بیرون رفت کرد برو در خانه‌ات بنشین
زندگیت را بکن! برو زندگیت را بکن دیگر، چرا
آمدی بر علیه امیرالمؤمنین اعلان جهاد کردی؟ چرا
آمدی به دروغ به مردم گفتی علی عثمان را کشته؟
همین‌ها گفتند دیگر. عایشه بیچاره را انداختند جلو
و بدنبالشان حرکت دادند مردم را جمع کردند.
همین‌جا ما به مسأله تعهّد می‌رسیم.

تعهّد یعنی چه؟ یعنی احساس وظیفه برای
اجراء عدل در هر نظام و در هر سازمان و در هر
جریان. پس اینها تعهّد نداشتند. تعهّد هم که ندارد

یک جزء اصلی از زمامداری طبعاً لنگ می ماند. امیرالمؤمنین برای همین به اینها نداد. آن کسی که می آید بدنبال امیرالمؤمنین و از او زمامداری می خواهد، از او فرمانداری می خواهد، از او استانداری می خواهد، امیرالمؤمنین دارد تا ته قضیه را می خواند. امیرالمؤمنین زمامداری را به کسی می دهد که نیاید آن هم نصف شب خانه امیرالمؤمنین و با تبلیغات و با پیشکش فرستادن در شب قبل و امثال ذلک، رأی جمع بکنند.

امیرالمؤمنین کسی را زمامدار می‌کند که
بفرستد سراغش به زور و با اصرار از تو خانه بیاید
بیرون و پست و مقام را قبول بکند. این شخص
می‌شود شخص متعهد. این شخص می‌شود کدام
فرد؟ آن فردی که نسبت به مسأله تعهد دارد. یعنی
احساس مسئولیت می‌کند، احساس وظیفه می‌کند.
این شخص می‌شود. اما اگر نه، مسأله جور دیگری
بود، به کیفیت دیگری بود، قضیه خیلی فرق می‌کرد.
در زمان انقلاب قبل از انقلاب حدود بیست
سال پیش انقلاب اسلامی در همان سنوات شروع
انقلاب بعد از سه چهل و دو و امثال ذلک. ارتباطی
که مرحوم آقا با افراد داشتند براساس این نحوه تعهد
بود. وقتی که با افراد صحبت می‌کردند، با افراد
صحبت می‌کردند، ولی می‌گفتند که آن تعهدی که
الآن دارید آن تعهد تغییر پیدا نکند، آن خلوصی که
الآن داری بعد عوض نشود. ها الآن برای رسیدن به
حکومت اسلامی به هر مطلبی ما تن در می‌دهیم،
زندان تحمل می‌کنیم، چه می‌کنیم. برای این که به
حکومت اسلامی برسیم، آمدیم خدا را پیاده کنیم،

حالا آمدیم به حکومت اسلامی رسیدیم، اگر به تو
مقام ندادند کارت فرق نکند. مطلب در تو عوض
نشود. خیلی مسأله مهم است. مگر ما برای اجرای
حکومت اسلامی قیام نکردیم! مگر ما برای برقراری
عدل و داد قیام نکردیم! بسیار خوب زندان رفتیم
فرض کنید چه کردیم، چه کردیم، همه این کارها را
انجام دادیم، حالا حکومت اسلامی برقرار شد. شد
که شد. به ما دادند حکومت، مقام، پست،

ریاست، مسئولیت خوب. ندادند ندادند. اینی که ما الآن انجام بدهیم برای اینکه بعد به این قضیه برسیم یک پای قضیه را خراب کرد. اینی که ما بعد از آنجا بیائیم بیرون و توقع داشته باشیم حالا که ما زندان رفتیم پس ما باید این مقام را داشته باشیم، یک پای قضیه را خراب کرد. این مسأله است. مسأله اینجاست اگر برای خدا این مطلب می خواهد انجام بشود، پس بنابراین همیشه باید خدا باشد. ما در زمان امیرالمؤمنین آمدیم جنگ کردیم، جنگ احد رفتیم، جنگ بدر رفتیم، در زمان پیغمبر، در زمان پیغمبر و بعد کذاوکذا. در جنگ جمل رفتیم شرکت کردیم، در جنگ صفین شرکت کردیم، حالا آمدیم در کنار امیرالمؤمنین نشستیم حضرت می خواهد یک چند تا استانداری، فرمانداری اینطرف آن طرف بدهند، ما هم فرمانده لشکر امیرالمؤمنین بودیم، زخمها خوردیم، در جنگ صفین اینطور برای ما ...، اگر منتظرید که امیرالمؤمنین به شما بدهد، بدانید قافیه را باختید. قافیه را باختید! نمی گویم فرار کنید بروید. نه، در حکومت امیرالمؤمنین نباید فرار کرد. در

حکومت امیرالمؤمنین باید آمد و با امیرالمؤمنین بود.
حالا داد داد، یک چیزی نداد. در حکومت‌های دیگر
باید در رفت. در حکومت امیرالمؤمنین باید با
امیرالمؤمنین بود. با امیرالمؤمنین بود، با امیرالمؤمنین
رفت، با امیرالمؤمنین آمد، بر سر نماز همه. اما آنچه
که در مخیله می‌گذرد فقط علی باید باشد و بس. این
منظور من است. نه اینکه علی باشد به اضافه
استانداری آذربایجان. علی باشد به اضافه استانداری

اهواز، علی باشد به اضافه استانداری مصر.
علی باشد به اضافه استانداری یمن. یمن و مصر و
اهواز می‌آید علی را خراب می‌کند؛ و جایی که علی
پایش را می‌گذارد دیگر چیز دیگر نباید باشد. اگر
باشد در آنجا امیرالمؤمنین نمی‌آید. و امیرالمؤمنین
هم که نیاید یعنی آن شخص قابلیت ندارد، این
مقصود ما بود.

بعد از جریان انقلاب این قضیه را بگویم و
بعد اشاره‌ای به مطلب دیگر بکنم. بعد از جریان
انقلاب مرحوم آقا به خود بنده فرمودند: ما دیدیم
الآن انقلاب شده، مردم خون دادند، زحمت کشیدند،
دربداری کشیدند، زنها شوهرانشان را از دست دادند،
پدرها فرزندانسان را از دست دادند و این خونها
نباید حرام بشود. نباید هدر بشود. گفتند ما آمدیم
چکار کردیم؟! آمدیم با بعضی از آقایان، با بعضی از
متشخصین، با بعضی از علما در تهران صحبت
کردیم بالأخره الآن قضیه چه می‌شود! الآن ایشان
خودشان می‌فرمودند: گفتند: من دیدم
آیت‌الله خمینی دستش تنهاست، هی به مردم

می‌گوید بیائید، به علما می‌گوید بیائید، زحمت
بکشید، بیائید طرح بدهید برای قانون اساسی. بیائید
در میدان، بیائید اصلاح کنید، بیائید درست کنید،
بیائید برنامه بدهید، مخالفین دارند این کار را
می‌کنند، کمونیستها از یک طرف دارند آن کار را
می‌کنند، افراد دیگر مجاهدین دارند این کار را
می‌کنند، توده‌ای‌ها و مسائل دیگر بطور کلی
مخالفین. و الآن من دیدم که این مرد دستش تنهاست
و ندای طلب و یاری نسبت به همه، این ندایش بلند
است. دیدیم

ما هم یکی از این افراد هستیم. این عین عبارتهای ایشان بود. این را من مطلب را برای این عرض می‌کنم نگویند آقای حاج آسید محمدحسین در انقلاب چرا نیامد؟ نگویند چرا ایشان کنار کشید؟! نگویند چرا ایشان بلند شد رفت مشهد؟! نگویند چرا ایشان نسبت به این مسائل بی تفاوت بود؟! اینها مطالبی بود که بنده شخصاً در جریانش هستم و حتی رفقای ما هم الآن افرادی که در این جریان بودند وجود دارند. ایشان آمدند گفتند که ما دیدیم این مرد تنهاست و ندای استغاثه بلند کرده برای علماء، برای افراد، برای مصلحین، برای آنهایی که بیایند و یکجای قضیه را بگیرند، کمک کنند، طرح بدهند. خوب ما هم گفتیم بسیار خوب. می‌گفتند: من مسجد را تعطیل کردم و نشستم و این پیش نویس قانون اساسی که ایشان نوشته‌اند، گفتم: نشستم در منزل این پیش نویس را نوشتم. آن مطالب قانون اساسی. خوب برای شرکت در اینجا، برای شرکت در مجلس خبرگان، خوب این نیاز بود به اینکه افرادی بیایند. گفتند: ما با علمای معروف تهران

مشورت کردیم حتی من در منزل بعضی از اینها رفتم. رفتم در منزل مرحوم آقای سبط در منزل مرحوم آقای آشیخ محمدباقر آشتیانی. در این دو جا رفتم با آنها صحبت کردم که آقایان بیاید و یک مجموعه‌ای، چون در آن موقع از تهران ظاهراً ده نفر را برای انتخابات. انتخابات مجلس خبرگان برای آنها می‌خواستند. خوب بلند شوید بیاید بروید در آنجا شرکت کنید و آنها همه قبول کردند. و ما اسامی ده نفر را نوشتیم و فرستادیم قم،

در آن موقع مرحوم آیت‌الله خمینی قم بودند.
فرستادیم برای قم. ایشان نگاه کردند به این گفتند:
بسیار خوب، این خیلی خوب است ولی جنبه
معارضه با گروه‌های دیگر و با افراد دیگر نداشته
باشد. خلاصه ایشان نسبت به تنش اظهار نگرانی
می‌کردند که این معارضات و این مقابلات موجب
خدا نکرده تنشی بشود و آن موقع دیگر خوب
عکس‌العمل خوبی نخواهد داشت قضیه. مردم
بگویند نگاه کنید ببینید چه شده اوضاع و دارند با هم
چه می‌کنند.

ایشان می‌گفتند: ما این افراد را رفتیم به آن
مسئولی که خوب به رحمت خدا رفته علی‌کلّ حال
انشاءالله خدا از تقصیرات همه ما بگذرد و همه ما را
مورد غفران خودش قرار بدهد، رفتیم با آن مسئول
آن جریاناتی که در آن موقع بود صحبت کردیم،
دیدیم نه ایشان قبول نکردند، و ما افرادی داریم و
خودمان این افراد را مطرح می‌کنیم و خودمان به
مردم ابلاغ می‌کنیم و از میان شما یک نفر را، یک نفر
را ما در میان گروه خودمان می‌توانیم بیاوریم و بیشتر

نه، ما این کار را نمی‌کنیم. ایشان می‌گفتند: ما دوباره رفتیم با آن آقایان صحبت کردیم، دیدیم این افراد جداً بنای بر مخالفت دارند و نمی‌خواهند با ما هماهنگی کنند. التفات کردید نمی‌خواهند با ما هماهنگی کنند. گفتیم که: ما خلاصه مشغول می‌شویم و دست بکار می‌شویم و این مسأله را اعلان می‌کنیم و ابلاغ می‌کنیم در همه تهران. این طرف، آن طرف. تا اینکه خوب بالأخره الآن یعنی مصلحت، مصلحت مسأله مهم است. الآن مسأله

مسأله اسلام است و نمی‌شود در این مسائل کوتاه آمد. فرمودند: ما یک شخصی را فرستادیم. من اسم آن شخص را نمی‌برم. الآن هم ایشان هستند از دوستان ما پیش همان شخص معروف که خلاصه باب صحبت را باز کند، باب مشارکت، خوب با هم بیائیم بنشینیم صحبت بکنیم و این مطالب را مطرح بکنیم تا به یک نتیجه برسیم. جوابی که ایشان داد این بود: ما نسبت به طرح و برنامه‌ایی که داریم ثابت و پا برجا هستیم و قصد تغییر آن را هم نداریم و ایشان بدانند که ما به هر وسیله‌ایی که شده است از انتشار و از نفوذ این اسامی جلوگیری خواهیم کرد. وقتی مرحوم آقا این را شنیدند به من گفتند، گفتند: این یعنی اعلان جنگ، ما هم که نمی‌خواهیم با کسی بجنگیم. این مسأله یعنی جنگ. بسیار خوب خدا حافظ شما. ما نمی‌خواهیم و نظر مرحوم آیت‌الله خمینی هم این است که مسأله به تنش نینجامد و به این کیفیت نباشد، اگر قرار بر این باشد که به هر کیفیت باشد، خوب به هر کیفیت یعنی به هر کیفیت دیگر. آن دیگر این حرف درش همه چیز

هست. گفت: نه ما یک همچنین چیزی را
نمی‌خواهیم و این حرف دیگر به صلاح اسلام نیست
و این هر کاری که می‌خواهند دیگر خودشان انجام
بدهند. این یک قضیه،

قضیه دوّم یکی از این افرادی که در مجلس
خبرگان انتخاب شد برای این مرحوم آیت الله شهید
دستغیب بود رضوان الله علیه ایشان بسیار مرد
بزرگی بود و مرد مخلصی بود و مرد پاکی بود و از
دوستان سابق مرحوم آقا بود. خیلی از

دوستان سابق و از شاگردان مرحوم آقای
انصاری رضوان الله علیه و واقعاً از اخیار بود مرحوم
دستغیب. واقعاً از اخیار بود و چراغی بود در استان
فارس، معلّم اخلاق بود و مرد مهذب بود و مهذب
بود. من هر وقت همین صحبت‌های ایشان را گاهی
گوش می‌دهم، گاهی فرض بکنید که در رادیو بعضی
از اوقات صحبت‌های ایشان را می‌گذارد، با اینکه
خیلی حرف‌ها حرف‌های خوب خیلی با مردم به نحو
عادی و راحت صحبت می‌کردند ولی می‌دیدیم
همین حرف‌هایش حرف‌های مؤثری بود. با اینکه
حرف‌هایش خوب حرف‌های دلنشین و با مردم عادی
بوده ولی در عین حال می‌بینیم خوب چون از زبانی
برخاسته که زبان صادقی بوده احساس می‌کنم که
خود من متأثر می‌شوم از این مطالب. ایشان بسیار
مرد بزرگواری بود. ایشان از استان فارس انتخاب
شد. بسیار خوب، آمد در اینجا چند روز از این
جریان مجلس خبرگان گذشته بود یک روز آمد در
منزل. البتّه بنده نبودم، مرحوم آقا برای بنده نقل
کرده. آمد در منزل و گفت: آقای آسید محمدحسین

بیا بدادم برس! بیا بدادم برس! گفتند: آقا چه خبر است؟! ایشان گفت: آقا من نمی‌توانم در این مجلس! من نمی‌توانم، در این مجلس فقط شما باید باشید. شما باید تو این مجلس، ایشان فرمودند: آقا ما این کارها را کردیم، مگر نشنیدید: تو چه کردی فلان. به ما اعلان جنگ دادند گفتند: به هر کیفیتی ما جلوگیری می‌کنیم، تو چه می‌گویی؟! گفتند: شما بیائید، من شما را به جای خودم نماینده استان فارس می‌کنم. من الان نماینده

استان فارس هستم. ایشان فرمودند:
آسیدعبدالحسین شما خیلی ساده فکر می‌کنید!
خیلی ساده فکر می‌کنید! گفت: نه آسیدمحمدحسین
اینطوری من این کار را می‌کنم. گفتند: بسیار خوب
ما گفتیم، شما هم گفتید. بسیار خوب ببینیم، هیچی،
آمدند. بعد از چند روز دیگر دوباره ایشان آمد در
منزل مرحوم آقا، مرحوم آقا گفتند: خوب آقا ما
بُردیم یا شما بردید؟! سرش را انداخت بنده خدا
پائین، گفت: آقا هنوز یک مقدار از قضیه مانده، یک
مقدارش مانده. گفتند: خوب چطور؟ گفتند: بله آقا،
ما رفتیم فرض کنید که پیش آن مسئول، مسئولی که
حالا به رحمت خدا رفته و گفتیم که آقا، آقای
آسیدمحمدحسین به جای ما خلاصه بیاید ایشان.
گفتند: نه نمی‌شود. هر استانی باید نماینده خودش
باشد و نمی‌تواند کس دیگر را بر طبق قانون ماده، آن
موقع هنوز قانون نبود، حالا شاید همان قوانین خب
بالآخره قوانین مدوّن خودشان بود، نمی‌شود. باید
هر چه مسئولیتش مال خودش باشد و اینطور. هر چه
ما کردیم ایشان گفت: نمی‌شود. بعد من یک پیشنهاد

دیگری کردم. پیشنهاد این بود که در مجلس به عنوان کارشناس نه به عنوان نماینده، به عنوان کارشناس در مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، تجاری، مسائل فنی، غیره، اجتماعی اینها استفاده می‌کند. کارت می‌دهند، کارت مخصوص کارت ورود می‌دهند، اینها را استفاده می‌کند. آقای آسیدمحمدحسین و خیلی افراد می‌آیند. آقای آسیدمحمدحسین هم کارت می‌دهیم به عنوان کارشناس شرکت بکنند. آقا

به

ایشان فرمودند: آقای آسید عبدالحسین خیلی ساده‌ای! این برای دفعه دوّم. نه آقا نمی‌شود، این را دیگر حتماً انجام می‌دهم. گفتند: خیلی خوب. آن که شد آن را که دیدی درست درآمد. رفت و بعد از چند روز دیگر آمد. دیدیم سر را انداخته پائین. گفتند: آقا جان نسخه اصلی همه اینها پیش من است. التفات کردید این عبارت است. یعنی بنده اشراف بر همه نفوس دارم. من وقتی به تو می‌گویم: ساده‌ای، ساده‌ای! قبول کن سرت را بنداز پائین برو کارت را انجام بده. و نگذاشتند که مرحوم آقا حتی به عنوان کارشناس وارد مجلس خبرگان بشود. این را بدانید! این را بدانید که این افرادی که می‌گویند اهل عرفان کنار هستند، کنار می‌نشینند، فقط حرف می‌زنند، در مسائل اجتماعی دخالت نمی‌کنند. این نحوه ایشان، بنده با چشم خودم دیدم این جریان را و به عنوان ثبت در تاریخ خواستم این قضیه بماند که ایشان تا این حد برای اصلاح امور مردم اقدام کردند. خوب این یک مسأله‌ای که خوب مطالب زیادی متنوع بر این است که ما دیگر در این جلسات دیگر به این

مسأله نمی‌پردازیم. انشاءالله اگر مطلبی هست بعد
در نوشتار خودمان می‌آوریم.

ماه رمضان در پیش است و چون دیگر
مجلس دیگری ظاهراً بعید است که منعقد بشود تا
انشاءالله بعد از ماه رمضان تا خدا چه بخواهد دو سه
جمله‌ایی راجع به خصوصیات ماه رمضان من
می‌خواستم خدمتان عرض کنم.

مرحوم آقا معمولاً قبل از ماه رمضان مطالبی را خدمت شاگردانشان می فرمودند که تا آنجایی که من به خاطر دارم یک روز این مسأله را مطرح کردند که بزرگان در طریق و اولیاء سلوک به شاگردان خودشان دستور روزه خاصّ الخاص را می دادند.

روزه سه قسم داریم: یک روزه عام داریم و آن روزه‌ای است که خوب از مفطراتی که در رسالات توضیح المسائل هم نوشته شده، از خوردنیها انسان باید امساک کند، دود غلیظ مانند سیگار و غیرسیگار به حلق نبرد که موجب بطلان، موجب بطلان روزه است. غبار غلیظ، دود غلیظ بردن موجب بطلان است، خوردن موجب بطلان است، سر زیر آب کردن و سایر مسائلی که خوب اینها به عنوان مفطرات، به عنوان مفطرات در رساله‌های عملیه هم ذکر شده. از اوّل طلوع فجر باید انسان نیت امساک داشته باشد تا هنگام غروب آفتاب و غروب شمس. حالا اگر در بین این روزه غیبت کرد، تهمت زد، جای حرام رفت، محلّ حرام رفت، اینها دیگر این روزه عام را باطل نمی کند. این روزه

عام به حال خودش هست.

یک روزه داریم روزه خاص است. روزه خاص روزه‌ای است که انسان اعمالش را و جوارحش را از ارتکاب حرام چه زبان، چه چشم، چه قدم، چه دست از ارتکاب حرام این را نگه دارد. حتی می‌توانیم در این روزه خاص فکر حرام را هم بگنجانیم، قبل از اینکه به مرتبه اقدام برسد. سوءظن نسبت به برادر مؤمن

نداشته باشد. فکر بد نسبت به برادر مومن
نداشته باشد، نسبت به دیگران نداشته باشد، از
شرکت در جای حرام خودداری کند، زبانش به
غیبت برنگردد. حتی بعضی از چیزهایی که جایز
است مثلاً فرض کنید که مرحوم آقای انصاری سؤال
کردند: آقا فلان شخص گناهِش را آشکارا انجام
می‌دهد، می‌شود غیبتش را کرد؟ ایشان فرمودند که:
گفتند که گناه آشکار خوب جایز است اما خوب
واجب که نیست. یعنی یک کسی که عمل حرام
انجام می‌دهد، همه هم می‌دانند، انسان بیاید این
مطلب را بگوید. خوب این جایز است، غیبت
بحساب نمی‌آید، ولی خوب واجب است؟ حالا
انسان این مطلب را بگوید. انسان باید کار صحیح‌تر
را انجام بدهد کار بهتر را انجام بدهد. غیبت نکند،
تهمت نزند، جای خلاف نرود، در ارتباط با مردم
پرخاش نکند، سوءظن نسبت به برادر مؤمن نداشته
باشد. وقت خودش را بیهوده تلف نکند، به
چیزهایی که ضرر دارد. مرحوم آقا نسبت به حتی
همین غذا خوردن. ما در زمان فرض کنید روزه که

ماه رمضان چطور غذا می‌خوریم؟! ماه رمضان این
را خدمتتان عرض کنم این ماه ماهی است که منّت
خدا بر ماست، یعنی ماه رجب و شعبان و رمضان
ماهی است، ماههایی است که خدا بر ما منّت گذاشته
و انسان این تعلق خاطرش را در ماه رمضان و اینها
بخصوص در ماه رمضان که ماه روزه است احساس
می‌کند تعلق خاطرش نسبت به مسائل کم شده.
دست انفاقش بازتر شده، احساس هم نوع دوستی و
رحمت و

عطوفتش بیشتر است. قطعاً این مسأله ثابت است. می‌گویند: در ماه رمضان آمار جرائم می‌آید پایین، این مال چیست؟ آمار جرائم می‌آید پایین و این را خارجیها هم می‌گویند. این بخاطر این است که انسان وقتی روزه می‌گیرد آن احساسات شهوانی، غرائز شیطانی، غرائز نفسانی یک قدری می‌آید پایین تر. روح تعدی در انسان کمتر می‌شود، آن حالت سکونت و اطمینان در انسان بیشتر می‌شود، انسان بیشتر در خودش فرو می‌رود، انسان بیشتر به خودش می‌خواهد پردازد، به کارهای مردم دیگر نمی‌خواهد نگاه کند، نمی‌خواهد چشم داشته باشد. مسائل برایش عادی تر است، بسیطر است، هضم قضایا برایش بهتر است. اینها همه بخاطر این روزه است. و این معده عجیب است و مسائلی که راجع به معده است عجیب است. راجع به غذا و راجع به خصوص خیلی عجیب است. این خصوصیت مربوط به روزه است. این منت را خداوند بر ما قرار داده که عنایت و نظرش روی این سه ماه است. البته ایام، بعضی از ایام بخصوص در ایام سال هم هست که همین جهت

است. حالا این ماه رمضان از این نقطه نظر که
بالآخره دیگر روزه واجب می‌شود. حالا در ماه
رجب می‌گویند هر مقداری که می‌توانی روزه بگیر
یا در ماه شعبان. اما این در ماه رمضان خدا بخاطر
اینکه نعمتش را و آن رحمتش را بر بندگان تمام کند،
اجبار به روزه هم می‌کند. می‌گوید: باید روزه
بگیری. بخواهی نخواستی باید این کار را انجام
دهی. انگار مانند طبیعی که خودش دوا می‌دهد و

خودش هم می‌آید آمپول را تزریق می‌کند.
یعنی ولو اینکه حالا فرض کنید که بچه دردش بیاید
و اینها. این کاری به دردش ندارد، آن می‌خواهد این
بهبود و صحت پیدا کند. خدا می‌خواهد با این ماه
رمضان ما را مجبور کند به ورود در حریم خودش.
مجبور کند به وارد شدن در این سفره‌ای که در این
ماه قرار داده. آن سفره چیست؟ آن سفره‌ای است که
با خوردن و خوابیدن جور در نمی‌آید. آن نعمتی
است که با پر کردن شکم منافات دارد، آن نعمتی
است که در گرسنگی به انسان می‌دهند. هان، در
گرسنگی می‌دهند. سیر باشی گیرتان نمی‌آید. نه گیر
من می‌آید نه گیر کس دیگری.

مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر کسی روزه بگیرد
و شب در موقع افطار، آن غذاهای چرب و شیرین و
سرخ کردنی‌ها و اینها که تلافی یک روز روزه هم در
بیاید که هیچ، برای بعدش هم بنخواهد خلاصه
ذخیره پروتئین و چربی و کالری و اینها بنخواهد
داشته باشد، ایشان می‌فرمودند: هزارسال روزه
بگیری به این نحو نتیجه نمی‌بری. نمی‌بری. در موقع

سحر ما باید یک نحوه غذا بخوریم، در موقع افطار.
افطار برعکس است آن فرهنگی که ...، باید غذای
سبک بخوریم. افطار ما باید سبک باشد. غذایی که
بتواند یک مقداری اینها، برای سحر بگذارید. چرا؟
چون علاوه بر روزهای ماه رمضان شبهای ماه
رمضان هم آثاری دارد. چطور آن وقت با این افطار
شما می‌توانید به آن فضائل شب برسید. لذا خود
ایشان دأبشان

این بود و بزرگانی را هم که من غیر از ایشان دیدم، در موقع افطار همین یک غذایی می خوردند که رفع آن ضعف در روز را بکند. آن وضعی که در روز پیدا می شود بتواند رفع کند. بطوری که انسان وقتی از سر سفره افطار برمی خیزد سبک برخیزد، احساس ثقل نکند. اگر احساس ثقل بکند آن شبش رفته، باید برای فردا شب فکر بکند. احساس ثقل نباید بکند. و خوب در طول شب اگر وضعی پیدا بشود، میوه ای بخورد. اشکالی ندارد. دیگر سرخ کردنی نخوریم، چیزهای چرب نخوریم، چیزهایی که موجب ثقل در معده است نخوریم. اینها موجب می شود که این قوای بدن صرف در هضم غذا بشود، آن لطافت نفس و روحی که باید بواسطه سبکی پیدا بشود، آن لطافت حاصل نشود. از شبهای ماه رمضان غفلت نکنید. شبهای ماه رمضان! در دهه آخر ماه رمضان، این دهه آخر ماه رمضان را بیدار باشیم، فقط اختصاص به سه شب احیاء نداشته باشد؛ تمام بزرگان به شاگردانشان توصیه می کردند دهه آخر ماه رمضان را شبها را تا صبح بیدار باشید. البتّه خوب

بمقدار ممکن. این طور نیست که اگر موجب ناراحتی چیزی بشود انسان، ابرامی و اصراری در این قضیه باشد. این مربوط به غذا و این روزه روزه خاصی است که خوب گرفتنش خیلی خوب است. اما یک روزه بالاتر از این است که انسان باید همّت بر این داشته باشد و آن روزه‌ای است که قلب را و دریچه قلب را بروی غیر خدا ببندد. این دیگر روزه

روزه عالیست. این روزه‌ای است که خود بزرگان هم این روزه را می‌گرفتند. حتی کار عادی هم انجام ندهد. کار عادی، کاری که بیخود کار وقت تلف کردن. در دلش غیر از خدا را نیاورد. در ضمیرش غیر از او را نیاورد. نگذارد این دقائقی که دارد از روزه این دقائق دارد همین‌طور می‌گذرد، این دقائق بیخود بگذرد. حتی فکر بیخود، نمی‌گوئیم فکر حرام، خوب آن روزه فکر حرام مال روزه خاص بود. حتی فکر بیخود هم نیاورد. نمی‌خواهم بگویم همه‌اش به خدا فکر کنید، به خدا فکر کردن که خوب این انسان را از بقیه مسائل و اینها همه چیز می‌اندازد. خوب انسان در موقع مطالعه، در موقع کار، در موقع کسب، در همه موقع، نیتش را خالص کند. غیر خدا در دل نیاورد، این کار را انجام می‌دهم برای او. این کار را انجام می‌دهم که به این نفع برسیم، این کار را انجام می‌دهم که نفع را از آن دیگری بگیریم و به خودم این نفع برگردد. بروم زودتر این عمل را انجام بدهم یا اینکه اینها نباید در این زمان باشد. حالا خوب در زمانهای دیگر ما می‌گوئیم سالک نباید این

کار را انجام بدهد، ولی خوب کار حرامی را نمی‌کند.
بروم این معامله را زودتر انجام بدهم تا اینکه منافعش
به من برسد به او نرسد، اگر در غیر ماه رمضان
می‌کنیم در ماه رمضان این کار را هم نکنیم. نکنیم.
معامله انجام می‌دهیم، کسب می‌کنیم بجای خود.
رسید رسید، نرسید گیری دیگری آمد. به نیت اینکه
دیگری نرسد و من زودتر در این مثلاً پروژه زودتر
به مقصد برسم، در این عمل زودتر برسم، این

کار را انجام بدهم. این را در ماه رمضان ما ترك کنیم. اگر با کسی در ذهنان مسأله داریم این يك ماه رمضان را ذهنان را به خدا بفروشیم، نفسان را در اختیار او بگذاریم. مثلاً فرض کنید شخصی هست در ذهن ما، باعث مسأله‌ای هست، گاهیگاهی یادش می‌کنیم آی این کار را برای ما کرده، آی آن کار را برای ما کرده، حالا گرچه به حسب ظاهر فحشش ندهیم ولی بالأخره در نفس درگیری با او داریم. این يك ماه رمضان را این در را ببندیم، تا می‌خواهد بیاید برویم فکرمان را جای دیگر ببریم، ذهنان را جای دیگر ببریم. يك تجربه‌ای به این کیفیت انجام بدهیم. اگر دیدیم خوب بود، بعد از ماه رمضان هم ادامه بدهیم. اگر دیدیم این تجربه مفید از آب در آمد. لذا بزرگان از این ماه رمضان استفاده می‌کردند. شؤال هم روزه می‌گرفتند. نمی‌گویم روزه بگیرید! نه، آن آثار ماه رمضان را ادامه بدهید و به بعد تا اینکه تمام اوقات ما به فرموده کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمام اوقات ما و تمام وردهای ما همه ورد واحد بشود. و اوقات ما همه

در خدمت او قرار بگیرد. حتی در دعای کمیل
می‌خوانیم: یکون اوقاتی کلها ورداً واحداً اورادی و
قلبی فی خدمتک سرمدا. قلب من دیگر در خدمت تو
باشد، سرمدا یعنی برای همیشه. آن وقت دیگر هر چه
در این قلب می‌آید او فرستاده، هر چه از این قلب هم
بیرون می‌رود باز او فرستاده.

انشاءالله امیدواریم خداوند ما را موفق کند به این روزه. بقول مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه ایشان می فرمودند: «القلب حرم الرّحمان فلا تجعل في حرم رحمانه غير الرّحمن» یا «القلب حرم الله فلا تدخل في حرم الله غير الله.» قلب حرم خداست، حریم خداست. در حدیث قدسی داریم: «لا یسعی ارضی ولا سماء و لكن یسعی قلب عبدی المؤمن.» آسمانها و زمین نمی توانند وسعت مرا داشته باشند یعنی قابلیت برای جذبه های جمالی و جلالیهی مرا ندارند آنها. آنها ظرفیت وجودیشان محدود است. محدود است. محدود است.

در مورد حضرت موسی داریم دیگر در آن (تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)^۱ وقتی خدا به آن کوه آن جذبات خودش را آورد، از آن اسماء و اوصاف قهاریت خودش را نازل کرد. کوه دکاً دکاً داغان شد و موسی هم به حال

^۱ ۱- سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳

غش افتاد. ولی خدا دارد قلب بنده مؤمن من می‌تواند این جذبه‌ها را تحمل کند و طوریش هم نشود. این قلب آنهایی که همه را از پا در می‌آورد و این می‌تواند این را تحمل کند و هیچ چیز نشود. لذا از ابوسعید یا از بایزید است ظاهراً یک خبری نقل شده: اگر تمام زمین و آسمان و عرش و فرش را بگذارند در قلب ابوسعید، در قلب

بایزید، یک گوشه‌ای زاویه‌اش را اگر بگیرد یا نگیرد. یعنی زاویه‌ای از آن قلب. یعنی آن قدر خدا به این قلب وسعت داده که تمام آسمان و زمین را همه را به یک نگاه نگاه می‌کند و این درست است! مؤمن به اینجا می‌رسد. حالا این قلبی که جای خداست ما بیائیم غیر خدا قاطیش کنیم. خیلی کلاه سرمان رفته. این یک ماه را بقول مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: انسان شیطان. شیطان کیست؟ همین طوری می‌گفتند: شیطان کیست؟ انسان باید بر باب قلب و بر باب دل خودش بایستد با یک خنجر و همینکه از دور می‌خواهد پیدا بشود از همان دور پرت کند نگذارد این جلو بیاید. ما حالا این می‌آید

قشنگ جا باز می کند، رختخوابش را هم می اندازد،
بعد یکساعتی هم استراحت می کند خروخرش هم،
تازه می گوئیم چه شد؟ این که بود چه بود. آمد! هان
بله،

امیدواریم که انشاءالله به مدد بزرگان و مدد
اولیاء آنهايي که با دل پاک رفتند و به مقصود
رسیدند. انشاءالله امیدواریم که عطف توجّهی
صاحب مقام ولایت امام زمان عجل الله تعالی فرجه
به ما بشود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ